

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است، کسی که تحصیل علم کرده و دارای ملکه استنباط هم شده، آیا بر چنین شخصی تقلید جایز است یا خیر؟
عرض کردیم که صاحب مناهل قائل است که ولو دارای ملکه استنباط است، اما تقلید بر چنین شخصی جایز است. در مقابل صاحب مناهل، مرحوم شیخ انصاری، و همچنین امام (رضوان الله علیه) و کثیری از بزرگان، قائل شده‌اند که تقلید بر چنین شخصی جایز نیست. کلام مرحوم شیخ و مرحوم امام توضیح داده شد و مناقشه‌اش هم بیان شد.

نظر مرحوم آقای خوئی

ایشان در کتاب تنقیح (ج 1، ص 17) بعد از اینکه نظریه شیخ را عنوان کرده‌اند، آن را تأیید کرده‌اند و برای تأیید کلام شیخ، دو مطلب را عنوان فرموده‌اند:

مطلب اول

کسی که تحصیل کرده و ملکه استنباط پیدا کرده، اگر بخواهد از غیر تقلید کند و به غیر رجوع کند، این محل اشکال است و اشکالش این است که چنین شخصی علم به تنجز (یعنی بعد از علم اجمالی احکام واقعیه) پیدا کرده است، الان برای امتثال، باید یک مؤمن قوی بدست بیاورد. با رجوع به غیر، ما نمی‌دانیم که آیا مؤمن برای او حاصل می‌شود یا خیر؟

بعبارة آخری فرموده‌اند: کسی که ملکه استنباط دارد، چنین شخصی اگر تقلید کرد، با این تقلیدش جزم به امتثال پیدا نمی‌کند، اما اگر خودش با وجود این ملکه، بالعقل استنباط کرد، و حکم شرعی را بدست آورد، اینجا دیگر یقین پیدا می‌کند که عمل بر طبق این نظریه خودش، مؤمن از عقاب است و جزم به امتثال پیدا می‌کند.

این فرمایشی است که به عنوان مطلب اول بیان فرموده است.

مناقشه در مطلب اول

به نظر می‌رسد که در این مطلب، یک مناقشه وجود دارد و آن اینکه ما هیچ‌گاه، در باب اجتهاد و تقلید، جزم به امتثال پیدا نمی‌کنیم. تنها جایی که برای ما جزم به امتثال حاصل می‌شود، با عمل احتیاطی است. اما اگر مجتهد آمد بر طبق نظریه خودش عمل کرد یا اینکه در آن مسئله، از دیگری تقلید کرد هر دوی اینها در این معنا مشترک است که جزم به امتثال پیدا نمی‌کنند.

منتهی در اینجا یک نکته در ادامه فرمایش‌شان وجود دارد و آن این است: کسی که دارای ملکه است، ما شک می‌کنیم که آیا چنین شخصی که ملکه دارد، تقلید بر چنین شخصی جایز است یا نه؟

می‌فرماید: در مقام شک، به اصل عدم الحجیة تمسک می‌کنیم. شما می‌دانید که در باب حجت و حجیت، در هر مورد که انسان شک در حجیت کند، بلافاصله أصالة عدم الحجیة جریان پیدا می‌کند. آیا این مطلب ایشان درست است یا نه؟

به نظر ما در اینجا مجالی برای أصالة عدم الحجیة نیست. الان فرض ما این است که دلیل حجیّت تقلید وجود دارد و می‌گوئیم که اصل تقلید مشروعیت دارد، حالا آیا تقلید این شخص مشروعیت دارد یا ندارد؟ از باب اطلاق ادله تقلید وارد می‌شویم.

این نکته را دقت کنید که بزنگاه مطلب ما در ادله تقلید، تمسک به اطلاق است. می‌گوئیم، تنها موردی که تقلید جایز نیست، جایی است که شخص، عالم بالفعل است. اما جایی که عالم نیست، اعم از اینکه ملکه ندارد یا دارد، اینجا را شامل می‌شود و با اجرای اطلاق در ادله تقلید، ما دیگر شک نداریم که این کسی که دارای ملکه است، مشمول ادله تقلید می‌شود. ادله تقلید می‌گوید: این حجیت دارد و مشروعیت دارد.

پس ایشان در این مطلب اول، دو نکته را بیان فرموده؛ نکته اول این که چنین شخصی که دارای ملکه است، اگر به نظر غیر عمل کند، جزم به امتثال حاصل نمی‌شود. اما اگر به نظر خودش عمل کند، امتثال حاصل می‌شود. ما گفتیم این درست نیست.

نکته دوم این است که فرمودند: در مورد چنین شخصی، ما شک داریم که آیا تبعیت از قول غیر برای او حجیت دارد یا خیر؟ به أصالة عدم الحجیة پناه می‌بریم. گفتیم که در اینجا مجالی برای أصالة عدم الحجیة نیست، با اطلاق که در ادله تقلید، وجود دارد مجالی برای این اصل نیست.

مطلب دوم

مطلب دوم ایشان همان مطلبی است که دیروز عرض کردیم که در این صور اربعه، بین صورت ثانیه و ثالثه فرقی نیست. در صورت ثانیه، فرض این بود کسی که می‌داند اگر تحصیل علم کند، ملکه پیدا می‌کند. ما می‌گفتیم بین چنین شخصی و کسی که تحصیل علم کرده و ملکه پیدا کرده، چه فرقی وجود دارد؟

مرحوم آقای خوئی، در این مطلب دوم فرموده: نباید این صورت ثالثه را با صورت ثانیه قیاس کرد. چرا؟ برای این که در صورت ثالثه (یعنی کسی که ملکه دارد و بالفعل حکمی را به‌دست نیاورده) در حق چنین شخصی ما وجوب اجتهاد را به نحو وجوب عینی احتمال می‌دهیم، یعنی بر چنین شخصی که ملکه دارد، بنحو وجوب عینی واجب است ادله را بررسی کند و حکم شرعی را بدست بیاورد. بر چنین شخصی احتمال حرمت تقلید می‌دهیم.

اما در صورت ثانیه، کسی که تحصیل علم نکرده، اما می‌داند اگر تحصیل کند ملکه بدست می‌آورد، در حق او احتمال وجوب عینی اجتهاد را نمی‌دهیم، نسبت به او کسی اصلاً احتمال نمی‌دهد که اجتهاد وجوب عینی داشته باشد.

مناقشه در مطلب دوم

آیا این فرمایش ایشان تام است یا نه؟ جواب این است که این فرمایش ایشان قابل مناقشه است، زیرا همین کلام را ما در صورت ثانیه می‌آوریم. به این نحو که می‌گوئیم احتمال می‌دهیم، اگر کسی می‌داند که اگر تحصیل علمش را ادامه دهد ملکه پیدا می‌کند، احتمال می‌دهیم که تحصیل علم بر او واجب باشد. شما چه دلیلی دارید که این احتمال را در اینجا رفع کنید؟

برای رفع این احتمال، اطلاق ادله تقلید است. ما شک داریم که آیا تحصیل علم واجب است یا نه؟ اطلاق ادله تقلید، می‌گوید: نه، این آدم جاهل است، جاهل، ولو اینکه تمکن از تحصیل علم دارد، می‌تواند تقلید هم بکند. الان خیلی از طلبه‌ها تقلید می‌کنند، در حالی که یقین هم دارند که اگر ادامه تحصیل علم دهند، ملکه پیدا می‌کنند.

پس همین احتمال را در صورت ثانیه آوردیم، منتهی در صورت ثالثه، می‌گفتند وجوب اجتهاد، اما در صورت ثانیه، می‌گوئیم وجوب تحصیل علم. می‌گوئیم که همان دلیلی که رافع احتمال در صورت ثانیه است، همان دلیل، رافع این احتمال در صورت ثانیه هم هست.

یک نکته که در فرمایش ایشان وجود دارد این است کسی که دارای ملکه است، ما نمی‌توانیم الان برای او تعیین تکلیف کنیم و بگوئیم شمائی که دارای ملکه هستید، يجوز لك التقلید، بلکه در همین مسئله، که آیا ذو الملکه می‌تواند تقلید کند یا نه؟ باید به نظر خودش عمل کند. این یک مطلب مسلم است.

عرض کردیم که در اینجا سه مطلب است، مطلب اولش تمام شد، که ذو الملکه می‌تواند تقلید کند یا نه؟ ما به این نتیجه رسیدیم که حق با صاحب مناهل است که این صاحب ملکه، عنوان جاهل را دارد، جاهل می‌تواند رجوع به عالم کند و حتی امام به عبارت «نعم یمکن» از نظر اولش برگشتند و فرمودند نه، بناء عقلاء بر این است که یک طبیب به یک طبیبی مراجعه می‌کند، اینجا نیز چنین است، خصوصاً با کثرت مسائل نمی‌شود که در همه مسائل ملکه پیدا کند.

حکم دوم این است که آیا به ذو الملکه می‌شود رجوع کرد یا نه؟

جواب مسئله دو صورت دارد:

الف. یا اصلاً حکمی را استنباط نکرده است.

ب. یا اینکه مقدار خیلی کمی از احکام را استنباط کرده است.

اما صورت اول، در اینجا مسئله خیلی روشن است، ما اگر ادله تقلید را ادله لفظیه قرار دهیم، در ادله لفظیه، ما عنوان رجوع به مجتهد نداریم، بلکه عنوان فقیه و عالم و عنوان ناظر به حرام و حلال و عنوان عارف به حرام و حلال داریم. اگر به خود این عناوین دقت کنیم، اصلاً مؤید همان مطلب قبلی می‌شود، و ظهور در این دارد که آن کسی که نمی‌تواند تقلید کند، به کسی که «عرف حلالنا و حرامنا» این عناوینی است که از نظر ادله لفظیه، در باب تقلید می‌گوید به کسانی که این عناوین را دارند،

مي توان رجوع کرد.

روشن است اين شخصي که ملکه دارد، مجرد ملکه سبب نمي شود که بگوئيم اين فقيه است.

اگر ما ادله تقليد را بناء عقلاء قرار داديم، عقلاء مي گويند «رجوع الجاهل الي العالم»، گفتيم که ملکه دارد، اين شخص عنوان عالم را ندارد، عنوان فقيه را ندارد، نه ادله لفظيه ي جواز تقليد آن را مي گيرد و نه ادله بناء عقلاء.

مرحوم آقاي خوئي و ديگران در اينجا همين نظريه را دارند. آن وقت روي نظريه ايشان بايد بگوئيم کسي که ملکه دارد، نسبت به او بگوئيم که خودش نمي تواند تقليد کند، اين عرفاً ملازمه دارد با اينکه ديگران به او رجوع کنند و اين انفکاک روي نظريه اينها لازم مي آيد.

در اينجا مرحوم آقاي خوئي، یک عبارتي دارد که راجع به آيه «[فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ](#)» است که در جلسه بعد به آن مي پردازيم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ